فهرست

[اصول/ حجیت قول خبره 2](#_Toc148962931)

[مقدمات 2](#_Toc148962932)

[مناقشات بر تلازم عرفیه 3](#_Toc148962933)

[مناقشه اول 3](#_Toc148962934)

[مناقشه دوم 3](#_Toc148962935)

[جواب مناقشه 4](#_Toc148962936)

[جواب دوم بر مناقشه 4](#_Toc148962937)

[مناقشه سوم 5](#_Toc148962938)

[جواب مناقشه سوم 5](#_Toc148962939)

[مناقشه چهارم 5](#_Toc148962940)

## اصول/ حجیت قول خبره/مسئله ششم/مناقشات

## مقدمات

بحث در ادله حجیت قول کارشناس و خبره بود چه در مباحث اصولی و چه در مباحث فقهی، چه در شبهات حکمیه و مسائل حکمیه و چه در شبهات موضوعیه و کارشناسی‌های موضوعی.

به اقوال و احتمالات اشاره کردیم و به دلیل اول برای حجیت قول خبره پرداختیم که عبارت از آیه ذکر یا سؤال بود. این آیه **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾**[[1]](#footnote-1) نامی پیدا کرده است، گاهی به آن آیه ذکر می‌گویند و گاهی آیه سؤال می‌گویند در کتب اصولی هم ملاحظه کنید بعضی آقایان می‌گویند آیه السوال و بعضی می‌فرمایند آیة الذکر. این دو نام برای این آیه شریفه علم شده است.

این آیه شریفه ذکر که می‌فرماید **﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾** در سوره نحل و انبیاء استدلال شده است به این آیه شریفه برای حجیت قول خبره.

پنج شش مبحث را مطرح کردیم در مبحث ششم بودیم در مبحث ششم این سؤال بود که ملازمه‌ای بین وجوب سؤال و حجیت جواب هست فی‌الجمله نمی‌شود گفت سؤال واجب اما جواب بی‌ارزش حتماً حجیتی در طرف جواب وجود دارد.

اما میزان این ملازمه و حدود این ملازمه احتمالات متعددی داشت که سه چهار احتمال را ذکر کردیم عمده این دو احتمال بود که این ملازمه فقط عقلیه است یا ملازمه‌ای فراتر از آن تلازم عقلی است؟ بنا بر یک نظریه اینجا یک ملازمه عقلیه است برای خروج از لغویت وجوب سؤال باید جواب یک ارزشی پیدا بکند ولو فی‌الجمله ولو در جاهایی تولید علم بکند، همین اندازه بیشتر ملازمه نیست.

نظریه دیگر که مبنای آن استدلال ما می‌شود این است که بگوییم اطلاق ملازمه است و این ملازمه عرفیه است، وقتی می‌گوید واجب است در مسائل به کارشناس و دانای آن مسئله مراجعه کنید یعنی نظر او علی الاطلاق معتبر است یک اماره است و یک حجت برای شماست.

نه اینکه مراجعه کن شاید علم پیدا شد، این مطلقاً حجت است.

ملازمه عقلیه را اگر بگوییم این استفاده نمی‌شود چون ملازمه عقلیه این است می‌گوید سؤال کن، با حکمت حکیم سازگار نیست که بگوید سؤال کن درحالی‌که در جواب هیچ فایده‌ای نیست، باید فایده‌ای باشد، اقل فایده هم کافی است. اینکه گاهی علم تولید می‌کند در صورت علم شما به علم رسیده‌اید. همان گاهی و فی‌الجمله کافی است برای خروج از لغویت و از اسناد غیر حکمت به خدا و لذا اگر بیش از این بخواهیم بگوییم دیگر تلازم عقلی نیست که استدلال عقلی همراه آن باشد، تلازم عرفی است.

عرف می‌گوید که وقتی می‌گوید وجوب سؤال است به نحو مطلق، یعنی جواب هم به نحو مطلق ارزش دارد ارزش آن هم ارزش احتمال نیست ارزش این است که کار تو را راه بیندازد و با یک حجتی جلو بروی. و الا اگر ملازمه عقلیه باشد تازه آن حجیت علم هم لازم نیست همین که ادعای احتمال بکند کافی است. یک جاهایی تولید علم می‌کند و علم هم طبعاً حجیت ذاتی دارد و آن هم کافی است برای خروج از لغویت.

از این جهت است که در این مبنای این چند احتمالی که گفتیم و عمده همان دو احتمال اصلی است این است که ملازمه عقلیه قطعاً هست، اما ملازمه عقلیه اثبات حجیت قول کارشناس علی وجه اطلاق نمی‌کند.

اگر بخواهیم این حجیت علی وجه اطلاق را استفاده بکنیم باید بگوییم ذهن عرفی من می‌گوید این دو ملازمه دارد. آدمی که نمی‌داند راهی برای او قرار داده شده است، کارشناس، یا خود طبیب هستی و خود درد را تشخیص می‌دهی و علم پیدا می‌کنی و خود را معالجه می‌کنی، اما اگر نمی‌توانی علم برای معالجه پیدا بکنی می‌گوید طبیب کارشناس دارد مراجعه کن.

اگر خود فقیهی هستی و به اطمینان می‌رسی، راه خود را طی کن اما اگر نمی‌رسی، راه این است که به کارشناس و فقیه مراجعه کنی و مرجع قرار بدهی هکذا مسائل و موضوعات مختلف.

باید گفت این نوع تلازم عرفی استفاده می‌شود، این مبنا بود پس مبنای استدلال به آیه شریفه برای حجیت قول خبیر و خبره، این است که در آیه ملازمه‌ای فراتر از آن ملازمه عقلیه وجود دارد. ملازمه عقلیه یک سطحی را مدلول می‌سازد برای آیه که حجیت مطلق نیست. باید گفت فراتر از آن تلازم عقلی یک تلازم عرفی است با این بیان که گفته شد که ارجاع می‌دهد به جاهل و شاک و غیر عالم را به کسی و جایی، یعنی حرف او برای تو معتبر است علی وجه اطلاق نه اینکه اگر علم ایجاد بکند، اطمینان ایجاد بکند، این معتبر است. این مبنای استدلال.

# مناقشات بر تلازم عرفیه

بعد گفتیم این استدلال محل مناقشاتی قرار گرفته است

## مناقشه اول

این بود که مرحوم اصفهانی و بعضی از آقایان می‌فرمودند که از این شرط استفاده می‌کنیم؛ لکی لا تعلموا

## مناقشه دوم

مناقشه مهم دیگری که در کلمات کثیری از اعلام وارد شده بود این بود که حجیت مطلقه با مورد سازگار نیست. این حد قطعی مسئله است که مدلولی که به یک خطابی می‌دهیم مورد خودش را باید بگیرد، خروج مورد و تخصیص مورد از عام یک امر مستقبحی است ما من عام الا و قد خص، ما من مطلق الا و قد قیّد. به همه اینها می‌شود تقیید و تخصیص وارد بشود ولی نه اینکه مورد و شأن نزول در آیات را از مورد و از کبرای کلی و عام مطلق بیرون ببرد. اینجا هم قانون کلی است که مورد و شأن نزول نمی‌تواند از خود خطاب خارج بشود و مورد هم تطبیق بر صغروی هم در اینجا این بود که اینجا بحث اعتقادات است و اعتقاد به رسالت رسول‌خداست و مقدمات مؤثره در آن هست در مقدمات مؤثره در این اعتقاد بگوییم قول کارشناس معتبر است علی وجه الاطلاق ولو تولید علم نکند، اعتقاد است و اعتقاد علم می‌خواهد ولو علم اطمینانی و امثال این.

### جواب مناقشه

این را جواب‌هایی مطرح شد که مهم همان دومی بود که آن را به شکلی تقریر می‌کنند و آن این بود که اگر آیه در مقام این بود که یک استدلالی بیاورد که تنها استدلال تام است و می‌خواهد آن اطمینان عقایدی را تولید بکند این تمام بود ولی این‌جور نیست. این همه آیات که آمده است در هر جایی به نکته‌ای اشاره می‌کند و به مطلبی اشاره می‌کند. اصل رسالت رسول‌خدا مستند به اعجازی است که آن وقت حس می‌کردند و آن وقت هر کسی با عقل سلیم و منصفانه با آن مواجه می‌شد اطمینان می‌کرد این یک اتفاق جدیدی است که در عالم رخ داده است و این اتفاق بدون بازگشت به یک دخالت امر غیبی محقق نمی‌شود. این مفروض است ولی در این مسیر شبهه‌هایی پیدا می‌شد. این در مقام زدودن شبهه استناد به امارات عقلایی هیچ معنایی ندارد. یک اماره عقلایی می‌گوید این اماره عقلایی است این اماره عقلایی این شبهه را برمی‌دارد نه اینکه بخواهد همین را مبنای آن علم قرار بدهد. این شبهه را در میان راه برمی‌دارد و آن هم به یک اماره عقلایی که احیاناً در مورد هم تولید علم بکند منتهی لازم نیست تولید علم بکند، تولید اطمینان هم بکند ولی نباشد هم ضرری به آن اعتقاد که باید مبتنی بر اطمینان باشد نمی‌زند.

ضمن اینکه آیه نمی‌خواهد استدلال عقلی منطقی بکند که با این به علم و اطمینان رسیدیم می‌خواهد راه را برای او باز بکند و با یک اماره عقلاییه راه باز می‌شود و بعد چیزهای دیگر را که می‌بیند آن وقت می‌تواند اطمینان پیدا بکند.

همه جای آیات قرآن این‌جور نیست خیلی جاها یک علائمی می‌آورد، یک راهی را باز می‌کند که فرد داخل این چاله‌ها نیفتد آن وقت آن استدلالات و وجوه منطقی تأثیر خود را می‌گذارد. البته ضمن آن ممکن است کسی به اطمینان برسد که حجیت نهایی می‌شود و اگر هم نشد زمینه رسیدن به حجت است بیش از این نمی‌شود به آیه نسبت داد، آیه که یک کتاب کلامی نیست که بگوییم دلیل آورد و با همین دلیل می‌خواهد برهان اطمینان‌آور یا علم‌آور را تمام بکند چنین چیزی نیست.

### جواب دوم بر مناقشه

اینجا وجود دارد که من خیلی به این اطمینان ندارم ممکن است کسی بگوید لااقل برای آن زمان حجت عقلایی در امور اعتقادی کافی بوده است، چه کسی گفته است (مخصوصاً در آغاز امر) باید علم و اطمینان به نبوت پیدا بکند. همان که راهی را که عقلا می‌رفتند که حجت را تمام می‌دانستند کافی است.

امارات همه منتهی به حجیت ذاتی می‌شود، علم و اطمینان لازم نیست همان که از نظر عقلایی حجت دارد کافی است. واقعاً هم شاید گفت در آن زمان هم بیش از این لازم نبوده است حداقل در یک مواردی بیش از آن لازم نیست. این احتمال هم وجود دارد و جای بحث دارد.

شاید بتوان گفت برای کسی که نمی‌تواند به علم برسد مخصوصاً در شرایط خاص و آن زمان همان حجت عقلایی کافی بوده است و بیش از آن مواخذه نمی‌شده است. شاید بشود این را گفت، خیلی حرف بی‌ربطی نیست. این هم چیزی به عنوان احتمال است.

فعلاً می‌خواهیم بگوییم اینجا تولید علم و اطمینان نکند، آیه می‌تواند با آن محاجه بکند و استدلال بکند و بحث را پیش ببرد.

به نظر می‌آید اگر با یک طبع روان عرفی برویم می‌توانیم این ظهور و ملازمه عرفیه حجیت قول کارشناس را از آیه بپذیریم و درعین‌حال در تطبیق با مورد هم گیر نداشته باشیم. قابل پاسخ است. به یکی از این دو جهتی که اشاره شد.

البته اینکه دائم می‌گوییم کارشناس این یک ملاحظه خواهیم داشت که اعم از کارشناس می‌شود ولی کارشناس را هم می‌گیرد.

این دومین مناقشه‌ای بود که در برابر این ملازمه عرفیه ادعا شده بود.

## مناقشه سوم

این است که اطلاق وجوب سؤال مستلزم حجیت جواب است این ملازمه را قبول داریم (این تعبیری است که بعضی آورده‌اند که مستلزم حجیت جواب است) اما نه اطلاق حجیت جواب، در مدالیل التزامیه هم قاعده کلی نداریم که اگر در طرف منطوق و تسلیح دلالت مطابقی اگر اطلاق داشت آن دلالت التزامی هم باید اطلاق داشته باشد چنین قاعده‌ای نداریم. اینجا؛

مدلول مطابقی وجوب سؤال است.

مدلول التزامی حجیت جواب است.

ملازمه بین این مدلول و آن مدلول التزامی هست اما ملازمه‌ای بین اطلاق نیست، ممکن است بگوییم وجوب سؤال اطلاق دارد ولی حجیت جواب اطلاق ندارد.

### جواب مناقشه سوم

پاسخ آن است که ملازمه عقلیه که اینجا نمی‌گوییم ملازمه عرفیه را می‌گوییم اما همه جا حتی ملازمه عرفی بین منطوق و مدلول التزامی نیست، قاعده کلی نمی‌گوییم که ملازمه قاعده کلی داریم که اطلاق منطوق با اطلاق مدلول التزامی تلازم دارد؛ این ملازمه کلی را ندارد، ملازمه عقلیه را که معلوم است ندارد و ملازمه عرفیه را هم مطلق نمی‌گوییم ممکن است یک جایی این تلازم نباشد اما اینجا با تناسبات حکم و موضوع و ارتکازاتی که وجود دارد فهم عقلایی تلازم در اطلاق است.

## مناقشه چهارم

این است که ممکن است بگوییم این آیه فقط یک ارشاد محض است و هیچ اعمال مولویتی در آیه نیست و امر ارشادی که شد سراغ سیره می‌رود و هیچ بار جدیدی نمی‌شود بر این تحمیل کرد.

این مناقشه چهارم است و مبتنی بر این نکته‌ای است که نظام اطلاق و تقیید و عموم و احتجاجاتی که بر خطابات مولا حمل می‌کنیم و سوار می‌کنیم و روی آن پیاده می‌کنیم همه در خطابات مولوی مولاست از موضع مولویت صحبت می‌کند در کرسی مولویت نشسته است

اما اگر در کرسی مولویت نیست یک امر عقلایی را در استدلالات خود، در کارهای خود یک امر عقلی یا عقلایی را استفاده می‌کند او اصلاً درصدد این نیست که این قانون را جعل کند یا خلق کند یا اعمال مولویت روی این قانون عقلایی بکند، همان امر عقلایی بما له من الشرایط و القیود و الخصائص مورد استفاده قرار می‌دهد.

اعمال مولویت برای اینکه این را یک قانون قرار بده به عنوان قانون من، این در آن نیست می‌گوید من هم از آن قانون استفاده کردم، امضای فی‌الجمله او کافی نیست بگوییم که در مقام آن است که جعل قانون می‌کند.

الان شارع در کرسی ننشسته است که ضرب قانون بکند، با همه جهات یک قاعده را اعلام بکند که اصالة الظهور و اصالة عدم التقیید و اصالة تخصیص را جاری بکنید این ظرفیت را به این نمی‌دهد فقط در بین عقلا فی‌الجمله چیزی بوده است و شارع هم استفاده می‌کند با همان رنگی که در سیره عقلا است، در سیره عقلا ممکن است کاربرد آن در اینجا با علم و اطمینان باشد.

مهم است که بگوییم این جمله در مقام جعل قانون وضع شد یکی این است که وقتی استفاده می‌کند غلط نیست، یعنی فی‌الجمله قبول دارد.

اما مولویتی که اینجا می‌گوییم این است که شارع در مقام ضرب قانون و جعل قانون است به‌گونه‌ای که به این کلمه، کلمه و جمله جمله و سیاق و بافت این به عنوان یک امری که مولا گفته است اعتماد کرد. چنین چیزی اینجا نیست، شاهد این مسئله این است (شاهد مسئله مهم است در بعضی کلمات آمده است) شاهد این است که این بحثی است که در آن فضایی که طرف شرعی قبول ندارد، قانون شرعی و تعبدی را قبول ندارد مولا در مقام محاجه به یک چیزی که همه عقلا آن را قبول دارند استدلال می‌کند و لذا هر چه است ارشاد به آن امر عقلایی است.

این آیه در مقامی نیست که یک رنگ مولویتی و قبولی به صراحت در همه زوایای این جمله قرار بدهد در مقام این نیست، شاهد مهم این است که این آیه در یک بحث عام در یک فضای غیر دینی است یعنی مخاطب آن مشرکین بودند، اهل کتاب بودند، کسانی که در اصول مولویت مشکل داشتند.

مولویت بعد از اینکه خدا قبول بکند نبوت عامه، نبوت خاصه، متن قرآن، همه این‌ها را بپذیرند حال اینجا می‌گوید **﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ﴾**[[2]](#footnote-2) و الا وقتی می‌گوید **﴿لَو كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾**[[3]](#footnote-3)، آنجا که در مقام اعمال مولویت نیست می‌گوید ما روی یک گفتمان مشترک می‌خواهیم پایه گفتمانی را بریزیم در یک فضای تخاطب مشترک عقلی و عقلایی قرار داریم نه در یک تخاطب مولا و عبد، شاهد اصلی این است؛ مولویت که موجب می‌شود همه دقایق و ظرایف این کلام اعتبار پیدا بکند حتی فراتر از آن که عقلا می‌گویند در فضای شرع اعتبار پیدا بکند با اطلاق و با ویژگی‌های متعددی که در کلام هست این اختصاص به آنجا دارد که قواعد و پایه‌ها پذیرفته شده است حال می‌گوییم که **﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ﴾** یا **﴿جَاهِدُواْ فِي ٱللَّهِ﴾**[[4]](#footnote-4) و امثال اینها.

و الا وقتی می‌گوید **﴿لَو كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾** اعمال مولویت نیست یک قانون عقلی و عقلایی است و باید عقل و عقلا آن را بپذیرند همان را که آن‌ها می‌گویند را بیان می‌کنیم چیزی اضافه بر آن نیست. قبول کرده‌ام ولی به همان معنایی که عقلا می‌گویند قبول کرده‌ام و لا اکثر به همان معنا، با همان رنگ، یعنی یک قرائن داخلی در این است که نمی‌گذارد اطلاق و چیزهایی از این قبیل درست کرد. حال عقلا چه می‌گویند در سیره عقلا بحث می‌کنیم. آنجا ممکن است بگوید سیره مطلق است عیبی ندارد اگر نگفت هم نه، این خودش مستقل دلالتی ندارد.

خروج از مولویت به دو چیز است؛ اصالة المولویه فی الخطابات الشرعیه الا در دو جا؛

۱- یکی در جایی که مولویت معقول نباشد مثل اطیعوا الله، اطیعوا الله اگر بخواهد مولوی باشد دور و تسلسل لازم می­آید، مولویت معقول نیست.

۲- اینکه مولویت معقول است ولی قرائن عرفی پیدا شده است که می‌گوید این مولوی نیست و ارشادی است مثلاً در روایات طبی بعضی کلاً می‌گویند قرینه عامه داریم که شارع روی روال جاری خود در آن عصر مثل بقیه می‌گفته است و در آن زمان و در آن شرایط همان بوده است معلوم نیست به این کلیت آن آنجا هم درست باشد.

اصل مولویت است الا آن جا که لا یمکن الاعمال المولویه مثل اطیعوا الله

یا اینکه یمکن ولی قرائن و شواهدی می‌گوید اینجا مولوی نیست و ارشادی است.

اینجا ممکن است کسی بگوید قرائن و شواهدی هست که این مولوی نیست برای اینکه این بحث میان شارع و پیامبر و یک جامعه مشرک بوده است در بحث بنیادی با جامعه مشرک قانون مولوی نمی‌آورند.

مناقشه دو و چهار خیلی مهم است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره نحل، آیه 43 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره اسراء، آیه 78 [↑](#footnote-ref-2)
3. - سوره انبیاء، آیه 22 [↑](#footnote-ref-3)
4. - سوره حج، آیه 78 [↑](#footnote-ref-4)